شرق روزنامه
instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youbube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

عکس: صدیقه علی‌نژاد

گفت‌وگوی احمد غلامی با اردوان امیراصلانی

ایران چه کاری نباید بکند؟

با گذشت هفت ماه از آخرین گفت‌وگوی ما، شرایط خیلی تغییر کرده و فاصله زیادی با قبل دارد. جنگ ۱۲روزه اتفاق افتاده، مسئله روسیه را داریم و مسئله ارمنستان و آذربایجان هم مطرح شده و همه این‌ها اکثرا باعث شده که چهره نژادی از خاورمیانه در حال شکل‌گرفتن باشد. می‌خواهم از روسیه شروع کنم، چون فکر می‌کنم پوتین در جنگ ۱۲روزه که بین ایران و اسرائیل اتفاق افتاد، مرد سایه‌روشن بود، گاه در سایه بود و گاه بیرون می‌آمد، اما بیشتر در سایه قرار داشت. با حمله به مراکز نفتی آذربایجان انگار یکباره اوضاع عوض و روسیه تاگزیر شد از سایه خارج شود تا ببینیم که مسئله اصلی چیست. تبعات این مسئله اصلی ممکن است دامن‌گیر ایران هم بشود. اتفاقاتی که می‌افتد ما را به کدام سمت می‌برد؟ دیدار ترامپ در کاخ سفید با دولتمردان ارمنستان و آذربایجان و انعقاد صلح‌نامه، همه دست به دست هم می‌دهد که منتظر اتفاقات تازه‌تری باشیم.

برداشت شما کاملا صحیح است. استنباطی که من از جنگ ۱۲روزه دارم این است که ایران کاملا تنهاست. در صحنه دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی. یک کشور در منطقه انگشت کوچکش را هم بلند نکرد که از ایران دفاع کند، به‌خصوص روس‌ها و چینی‌ها. فقط پوتین در یک جلسه گفت که ما تهاجم به ایران را محکوم می‌کنیم و در عمل کوچک‌ترین حمایت نظامی از ایران نکرد و ایران تنها بود. برای بار اول برای مقام‌های حاکم افشا شد که کشور ایران کوچک‌ترین طرفدار و متحدی در دنیا ندارد. این یک سراب برای ما ایرانی‌هاست که فکر کنیم می‌توانیم روی روس‌ها حساب کنیم. تاریخ ثابت کرده، از زمان عباس‌میرزا ولیعهد تا این لحظه، هر بار با روس‌ها رابطه‌ای داشتیم و روی روس‌ها حساب می‌کردیم هیچ‌وقت به نتیجه نرسید. روسیه از ضعف ایران بهره می‌برد. همین که منابع گازی ما که دومین یا اولین منابع گازی دنیاست به ثمر نرسد و مورد استخراج قرار نگیرد برای روس‌ها مثبت است، چون حالت مونوپولیستیک را برای آنها حفظ می‌کند. روس‌ها کوچک‌ترین منفعتی در بیشرفت ایران ندارند و هیچ‌وقت رشد اقتصادی ایران را تشویق نخواهند کرد.

با نظر شما موافقم، موافق باشم یا نباشم هم اهمیتی ندارد، مستندات تاریخی وجود دارد که روس‌ها هرگز تمایل جدی به حمایت از ایران نداشتند و حتی هر موقع شرایط ایجاب کرده نفوذ منفی هم در ایران داشته‌اند. مسئله الان جنگ اوکراین و حضور ناتو در اوکراین است که پوتین شاید فکر می‌کرد می‌تواند این مسئله را از طریق بازی‌کردن با کارت ایران حل کند. ولی الان ارمنستان و آذربایجان هم به این داستان اضافه شده و انگار پوتین در این مسئله هم رودست خورده و اگر قرار بود ناتو یک جا حضور داشته باشد، الان ناتو در سه جا حضور خواهد داشت و این قضیه خیلی برای روسیه و به‌خصوص پوتین سنگین است و عصبانی‌اش خواهد کرد. فکر نمی‌کنید این تغییر شرایط باعث شود که روسیه به سمت ایران گرایش پیدا کند و با نگاه مثبت‌تر و حمایتگرانه به ایران نگاه کند؟

روسیه زمانی این کار را خواهد کرد که منفعت خاورمیانه‌ای‌اش تصادفا با منفعت ایران یکی باشد. ما تصور می‌کردیم که روسیه یک ایرفدرت جهانی است. الان در عمل می‌بینیم که کشور روسیه پس از چند سال نمی‌تواند از پس یکی از استان‌های سابقش برنیاید که با اوکراین را محکوم به تسلیم‌شدن کند. تاثیر خود دارد، نه با حالت نظامی، با فروش اسلحه. الان روسیه در حال تضعیف است و فقار نیست اوکراین را شکست بدهد، و اکنون هم رسما در ناحیه قفقاز شکست سیاسی کامل کرده و راه را برترکی‌های ترکیه باز کرده است. یعنی روز به روز قدرت روسیه در منطقه زیست طبیعی‌اش کم و کمتر می‌شود. شاید در این شرایط که از هر سو مورد تهاجم قرار گرفته، احساس کند که به نفعش است به ایران نزدیک شود. اما من این را احساس نمی‌کنم، چون نزدیکی به ایران چه نفعی برای روسیه دارد، غیر از اینکه بلقه به دست آمریکایی‌ها بدهد که شدیدتر با روس‌ها برخورد کند. هدف اصلی روسیه فقط این است که مسئله اوکراین حل شود و نخبه دونتسک و لوهانسک را تصرف کند. مسئله کریمه حل شود و تحریم‌هایی که آمریکا علیه روسیه اجرا کرد برداشته شود. پیشرفت ایران برای روسیه مسئله و هدف نیست. شاید در این مقطع اتحاب کند که نفعش است ایران را تحریک کند تا به صورتی به آمریکا تهاجم کند.

کوبا در حال حاضر عضو رسما راهگزی بعد خودند.

می‌توانست وجود داشته باشد، اگر آمریکا حضور نداشت و مسئله بین آذربایجان و ارمنستان بود، با یک قشونکشی جلوی این کار گرفته می‌شد. همان‌طور که ایران هم به این امر کار را کرد و با تمرکز نیروهای مسلح در مرز جلوی این کار را گرفت. حتی در سال گذشته با یک کنسولگری سر مسیر کریدور زنگزور باز کردیم، پر از نیروهای اطلاعاتی و نظامی. کاملا مشخص کاملا کرده، ما که نمی‌توانیم به‌اصطلاح سلطنت‌طلب‌ترا از شاه شویم، با کاسه داغ‌تر از آش شویم. بنابراین هیچ کاری از ما برنمی‌آید و باید قبول کنیم.

این کار به نفع ارمنستان نیست. چرا قبول می‌کند؟

زور آورده... از زمانی که ارمنستان قره‌باغ را از دست داد و حدود ۱۵۰ هزار ارمنی از آنجا اخراج شدند. خودش را از نظر واقعیت و موجودیت کشوری در خطر می‌بیند و می‌تواند ۲۰،۱۰ سال دیگر وجود نداشته باشد و ما دیده‌ایم کشورهایی که بودند‌اند و دیگر وجود ندارند. وهم ارمنستان از این است. اینکه آمریکا می‌گوید در قبال موافقت ارمنستان برای کریدور زنگزور که از خاک ارمنستان رد می‌شود آنجا سرمایه‌گذاری می‌کنم، چه سرمایه‌گذاری‌ای در کشور کوچکی مثل ارمنستان می‌تواند کرد که توجه‌کننده این داستان باشد! تنها نکته نجات برای ارمنستان همه‌مرزی‌اش با ایران بود و است. چون این نمی‌خواست که ترک‌ها بتوانند کل شمال ایران را تصرف کنند. اما با کشیدن کریدور زنگزور رابطه مستقیم ایران با ارمنستان و از طریق ارمنستان با روسیه و اروپا قطع می‌شود و ما دیگر راهی نداریم که مستقیم به سوی روسیه و اروپا بیاییم. تمام شد. این یکی از بزرگ‌ترین شکست‌های دیپلماتیک شاید در صد سال اخیر باشد. من حتی این داستان را از ترکمنستان و کاسپین بدتر می‌دانم، چون ایران محاصره است. یکی از مواردی که باید به آن دقت کرد این است که با اخیرن مسئله که پیش آمده، ایران با کلیه کشورهای همسایه‌اش مشکل دارد. با افغانستان به‌خاطر طالبان و مسئله آب رودخانه هیرمند مشکل دارد. با پاکستان مشکل داریم، کل اعراب خلیج فارس، با ترکیه و ارتباط قوی نظامی با کل کشورهای دور ما مشکل داریم. ایران از لحاظ ژئواستراتژیک محاصره شده است و آخرین جایی را هم که نسبتا آزاد به نظر می‌رسید از دست دادیم و به دست ترک‌ها افتاد. نباید این داستان را دست‌کم گرفت. درواقع چون ارمنستان به دلیل زور آمریکایی‌ها یا وعده اقتصادی این قضیه را قبول کرده، حتی کارت اعتراض را از ایران گرفته است، چون یک‌طرفه که نمی‌توانستند موافقت کنند، به این ترتیب آذربایجان به پادگان نظامی آمریکا و اسرائیل سر مرز ایران تبدیل شده است. این قضیه برای ما از لحاظ ژئوپلیتیک جغرافیایی قابل تحمل است. چه کار کنیم؟ به آذربایجان با ترکیه شلیک کنیم؟ امکان‌پذیر نیست. ترکیه عضو ناتو است و آذربایجان از حمایت کامل ترکیه، اسرائیل و آمریکا برخوردار است.

مشکل ما در کشور فقط ارتباط نیست؛ مشکل ژئوپلیتیک است، یک روز جنگ اسرائیل است، یک روز کریدورزنگزور است. مسئله آب، ارزی و سوژه‌های اجتماعی را هم داریم و نمی‌شود در چند جمله مختلف جنگید. واقعیت این است که برای حفظ سرحد ملی کشور و حفظ منافع ملی، باید وافع‌بینانه عمل کرد و این نیازمند تغییر فکری بزرگی است که امیدوارم بین مسئولین رخ بدهد

آیا ایران و روسیه در این منطقه منافع مشترکی دارند که باعث اتحاد و همدلی بین آنها شود؟

روس‌ها به‌خصوص دولت پوتین هیچ‌وقت نمی‌خواستند این در این منطقه قوی شود. چون از قدرت فرهنگی ایران و مسئله اسلام که در قفقاز برای اهالی آنجا خیلی مهم است ترس داشتند. از لحاظ انرژی هم ایران با روس‌ها در رقابت است و ما اصلا حق استخراج نفت و گاز را در شمال ایران نداریم. از زمان جعفر پیشه‌وری تا این لحظه. جنوب هم که جای خودش را دارد. روسیه هیچ منفعت مستقیم و مشترکی با ایران ندارد که بخواهد سر یک سوژه کار مشترک بردارند. از ما به‌خاطر وفق در منطقه، شیعه‌گری آذربایجان، مسئله اسلام و قابلیت‌های ما در نظار انرژی می‌ترسند. ما هم از آنها باک داریم و می‌دانیم آنها هم نسبتا غولی هستند که البته به یک بیر کافدی تبدیل شدند و این می‌تواند برای ما مشکل‌ساز ایجاد کند. یعنی یک اتحاد غیرطبیعی بین ایران و روسیه می‌تواند باشد و هیچ وجه مشترکی ندارند.

دو راقع یک اتحاد مقطعی شکنند.

اتحادی که برای ما در دویست سال اخیر همیشه مضر بوده است.

قرار است دیداری هم بین پوتین و ترامپ اتفاق بیفتد. آیا می‌توان ماحصل این دیدار را پیش‌بینی کرد؟

یکی از مواردی که مطرح می‌شود این خواهد بود که آمریکا به روسیه خواهد گفت شما دست از حمایت ایران بکشید و اولین پلو شغاهی بردارید که ایران علنا تنهای تنها شود. قبل حداقل چهار کلمه شعاهی از این پلوئی می‌شنیدیم که تهاجم اسرائیل به ایران را محکوم می‌کرد، اما آن را هم دیگر نخواهیم شنید.

اما این‌قدر بین قدرت آمریکا و دیگر کشورهای دنیا نابرابری هست که کسی قابلیت نظامی و دیپلماتیک نداریم که جلوی آمریکا بایستد. آمریکا ۱۲ ناو هواپیمابر فرانسه (کشتی شارل دوگل) است. بودجه نظامی کل کشورهای دنیا را جمع کنیم و روی هم بگذاریم، از بودجه نظامی سالانه آمریکا کمتر است. واقعیت یعنی این. دیپلماسی هم یعنی این. دیپلماسی این نیست که انسان بخواهد حرف حق را به کرسی بنشاند. دیپلماسی این است که واقعیت‌ها را در نظر بگیریم و ببینیم در این شرایط اسفناک، چه کار کنیم و چه رفتاری داشته باشیم که وضعیت‌مان کمی بهتر شود. نه اینکه حق‌مان را بخواهیم به‌زور به دست بگیریم. به دست نمی‌گیریم کمتر ضرر کنیم. الان در این مقطع تنهای تنها هستیم. در جنگ ۱۲روزه چه کسی به داد ما رسید؟ حتی پاکستان، کشور مسلمان برادر و دانشیار نیروی اتمی، الان کاری که کرد این بود که مرز را بست. عربی‌های خلیج فارس هم که برای ضعف و سقوط ایران لهله می‌زنند. ترکیه هم که ما را رقیب احتمالی خودش می‌داند. هر چقدر ما بیشتر هویت بخوریم کیفش بیشتر است. پس کسی طرفدار ما نیست؟ هیچ‌کس.

آقای دکتر تصوری که من ارائه می‌دهم شاید کمی اغراق‌آمیز باشد. آیا امکان وجود دارد این جنگ ۱۲روزه را یک آتش تپه یا جنگ ابتدایی دانست برای اتفاقاتی که الان می‌افتد؟ قبلا که بحث آذربایجان و اسرائیل پیش آمد. ایران واکنش شدیدی نشان داد و یکدفعه قضا ساکت شد. از این جهت می‌گویم که شاید هدف اصلی همین بوده که اسرائیل و آمریکا بتوانند با ایران همپرز شوند.

در حال حاضر مسئله آذربایجان و ارمنستان در سطح جهانی سوژه نیست و کشوری در دنیا به فکر مسئله قره‌باغ نیست. آذربایجان با حمایت تکفیری‌ها سوریه که دولت ترکیه از آنجا انتقال داد و با حمایت اسرائیل و پهپادهایش، توانست طرف خود زور ارمنستان را به طرز فجیعی شکست بدهد و کل جمعیت آنجا را اخراج کند. چه کسی صدایش درآمد؟ حتی فرانسه که ۵۵۰ هزار ارمنی آنجا زندگی می‌کنند، کوچک‌ترین اعتراضی به‌جز یک اعتراض شفاهی کوچک نکرد. این جنگ ۱۲روزه واقعیت‌هایی دارد که شاید خیلی‌ها متوجهش نشده باشند. مثلا اسرائیل در این جنگ سه هدف داشت: هدف اول نابودی صنایع اتمی ما که به این نتیجه نرسید. هدف دوم متوقف‌کردن برنامه بالستیک ما که خوشبختانه ادامه دارد و هست. چون اگر نداشته باشیم دیگر هیچی نداریم. هدف سوم تغییر رژیم بود. که در هر سه شکست خورد. چون حتی مسئله بمباران‌کردن فردو هنوز روشن نیست. چطور ممکن است هواپیماهای B2 آمریکایی از آمریکا حرکت کنند و مستقیم بیایند بمب‌های ۳۰ تنی جی‌بی‌یو را روی تاسیساتی بیندازند و یک نفر هم خراش برندارد. من حتی معتقدم آتش‌بس رخ داد نه به‌خاطر اینکه آمریکا بر اسرائیل فشار آورد، بلکه به‌خاطر اینکه هزینه ادامه این جنگ برای اسرائیل غیرقابل تحمل بود، چون ایران هم حرکاتی از خودش نشان داد: ۵۰۰ موشک شلیک کرد که ۵۰ به هدف واقعی خورد و می‌دانست که ۵۰۰تا به هدف نخواهد خورد. موشک‌های قدیمی‌اش را ارسال کرد که سیستم ضدبالستیک اسرائیل را خنثی کند، موشک‌های هایپرسونیک را فرستاد که استیتوایزمن را نابود کردند، بالایشگاه نفت تل‌آویو، بندر حیفا و فرودگاه بن‌گوریون را خنثی کردند. در ۱۲ روز جنگ، ۶۰ هزار نفر اسرائیلی از اشخاص مرفه و تحصیل‌کرده و دارندگان پاسپورت‌های خارجی، از اسرائیل با بلیط ۱۵ هزار شیکل، حدود سه هزار دلار، با قایق به قبرس رفتند و ۲۵۰ هزار نفر از طریق مصر به اروپا فرار کردند. کشور لهستان چندین هواپیما فرستاد که تخلیه کند، همچنین فرانسه و انگلیس. وقتی هم اسرائیل از این اوضاع می‌ترسید که به‌خاطر ترس از جنگ با ایران کشور را ترک کنند و کشور به کیبوتض چیده نشود، یعنی کشور کشاورزی که در اولیاء داستان صهیونیسم وجود داشت، برای این هم این داستان وقایعی را نشان داد. البته این‌ها هم هدف‌شان نابودی ایران نبود، چون صنایع نفتی ما و چزیره خارک را که از لحاظ فنون نفت اسلامی بود نزدند و کلا سعی کردند بر سوژه‌های نظامی تمرکز کنند. این دو واقعیت کم‌کم بر تفکر مسئولین دخول مسئله که موضع سیاسی‌شان را تغییر دهند. فکر نمی‌کردند قضیه به این حالت شود.

بیشتر اطلاعاتی که داریم در مورد ایران است و از وضعیت ایران در جنگ ۱۲روزه خیلی خیلی کم‌رفت و در این زمینه کمتر صحبت می‌شود، یا کمی اغراق‌آمیز صحبت می‌شود. آیا اطلاعات دقیقی از وضعیت اسرائیل دارید؟ به دولت دست راستی اسرائیل هم اشاره کنید. چطور این دولت دست راستی افراطی بیست سال سر کار مانده است؟

اطلاعات دقیقی که من دارم از مطالعات شخصی‌ام است. اسرائیلی که امروز با آن مواجهیم با اسرائیل ۷۵،۸۰ سال پیش کاملا فرق دارد. آن موقع اسرائیلی بود از انتلکتوئل‌های چپ‌گرای اشکنازی مثل بن‌گوریون و گلدا مایر که دیدگاه اقتصادی و سیاسی‌شان سوسیالیستی بود و تا حدی سعی می‌کردند ایرو کنه دارند. الان کاملا تغییر کرده و اسرائیل به یک فرقه اخرتی افراطی و مسلح تبدیل شده است. موقع می‌گویند دولت حاکم بر اسرائیل دولت راست راستی افراطی است، ولی ملت اسرائیل فرق دارد. من می‌گویم این دولت نمایندگی رای اکثریت ملت اسرائیل است و نه یک دروه بلکه بسیاری است اسار است که سر کار است، پس ملت اسرائیل تغییر کرده‌اند. ما در بخش بیت‌لحم خارج از نوار غزه که محمود عباس مستقر است، می‌بینیم که هر روز مردم فناتیک اسرائیلی به این منطقه تهاجم می‌آورند و فلسطینی‌های بی‌گناه در خانه‌هایشان نشسته‌اند. درخت‌های میوه فلسطینی‌ها را سم می‌پاشند و گیاهانشان را می‌کشند. به بچه‌هایشان شلیک می‌کنند و روزی نیست که یک قتل در آنجا رخ ندهد و کسی هم به آن دو سال پیش از طوفان الاقصی نگاه نمی‌کند. یعنی یک جنگ هم آن طرف در جریان است و انفجار بعدی آنجا خواهد بود. دولت اسرائیل سر این مسئله کوچک‌ترین احساسی نشان نمی‌دهد. اگر بخواهیم منصفانه به قضیه نگاه کنیم رفتار اسرائیل با فلسطینی‌ها رفتار نژادپرستانه و بدتر از آپارتاید در زمان نلسون ماندلا است. کل ملت اسرائیل شدیدا به سوی دست راست افراطی رفته، چون ملت تغییر کرده و ژل دین‌شان تغییر کرده است. می‌گویم اسرائیل یک کشور لائیک است، اما کشوری است که فقط مقامات دینی حاکمیت آن است که برای حفظ سرحد ملی کشور و حفظ کند. اسرائیلی‌هایی که لائیک هستند نمی‌توانند در اسرائیل ازدواج کنند و باید بروند کشور دیگر مثل قبرس و آنجا ازدواج کنند. اسرائیل هم نوعی تئوکراسی است و این حالت تئوکراسی شدید و شدیدتر شده و نگاهش به مسائل سیاسی و بین‌المللی نگاه منطقی یک کشور نیست، نگاه یک فرقه افراطی است و رفتارش هم همین است. تناتیاهو یک روز ایران را بمباران می‌کند، یک روز دمشق را بعد از سقوط اسد بمباران می‌کند، یک روز بخش بیت‌لحم را جوش‌ها را بمباران می‌کند. یک روز لبنان را می‌زند. با وجود اینکه حزب‌الله سخت صدمه دیده و تضعیف شده، یک حالت قلدری غیرمنطقی دارد که جولابگوی هیچ‌کس نیست و پشتش هم دولت ترامپ است. که او هم هر کاری میلش است انجام می‌دهد. امروز اسرائیل اینکه کوچک‌ترین اعتراضی از سوی مجامع بین‌المللی مطرح شود. امروز اسرائیل کشوری است که دیوان عالی عدالت سازمان ملل، برای قتل عام عمومی حکم صادر کرده که مورد محاکمه قرار بگیرد، چه کسی اعتراض کرده؟ دیوان کیفری بین‌المللی سازمان ملل علیه نتانیاهو حکم جلب صادر کرده، منتها کی جلویش را گرفته! فرانسه اجازه می‌دهد هواپیمایش از فضای فرانسه مستقیم به واشنگتن پرواز کند تا ایشان با مقامات آمریکا ملاقات کند. وزیر دفاع سابق اسرائیل حکم جلب بین‌المللی دارد. ورود دو نفر از وزرای مهمش، اسموتریچ و بن گویر، وزیر دارایی و وزیر دفاع، به خیلی از کشورهای دنیا قدغن است و مورد تحریم قرار گرفته‌اند. اما با این اوصاف هر کاری که باب میلش است انجام می‌دهد، چون آمریکا پشتش است. دولت فرانسه چند روز پیش اعلام کرد که در ماه سپتامبر پیشنهاد می‌دهد که در مجمع عمومی سازمان ملل کشور فلسطین را به رسمیت خواهد شناخت. ترامپ گفت چنین اتفاقی رخ نخواهد داد و تا زمانی که ما تصمیم نگیریم کشور فلسطین به‌عنوان کشور مستقل مورد تایید خواهد قرار گرفت. آن‌قدر حمایت اسرائیل از سمت آمریکا شدید و قوی است و از دست کسی کاری برنمی‌آید. آن‌قدر نفوذ سیاسی ارکان‌های طرفدار اسرائیل در کشور اروپایی قوی است که الان لایحه‌ای در مجلس فرانسه مطرح شده که هرکس بکوید اسرائیل در غـزه قتل‌عام می‌کند، به‌عنوان ضد یهود بـودن می‌تواند مورد تعقیب حقوقی قرار بگیرد، یعنی حتی حق اعتراض به این مسـئله را هم دارند از مردم می‌گیرند. الان در چنین شـرایطی قرار گرفته‌ایم و در چنین شـرایطی ایران باید بداند که در مسـائلی که باید حل کنیم ازجمله مسـائل اتمی، طرف ما چه کسـی اسـت و از چه نوع حمایت‌هایی برخوردار اسـت و بفهمد که دیپلماسـی این نیسـت که حق مسـلم خودمان را تحمیل کنیم. دیپلماسی این است که در برابر زورگویی‌هایی که قرار می‌گیریم بتوانیم بهترین منفعت را برای خودمان به دسـت بیاوریم. مسـئله غنی‌کردن اورانیوم در خاک ملی حق مسـلم هر کشوری است که قرارداد ان‌پی‌تی را امضا کرده اسـت. منتها این‌ها از ما می‌خواهند که این حق را نداشـته باشیم و نتوانیـم در خاک خودمان اورانیوم قوی کنیم. با وصف اینکه این مسـئله در ایران برای کشور ما ناموسی است، راهی جز این نداریم و باید قبول کنیم ۱۰، ۱۵ سال این کار را انجام نخواهیم داد تا از این مخمصه دربیاییم. چون الان مشکل ما در کشور فقط اسرائیل نیست؛ مشکل ژئوپلیتیک است، یک روز جنگ اسرائیل است، یک روز کریدور زنگزور اسـت. مسـئله آب، انرژی و سـوژه‌های اجتماعی را هم داریم و همه در آن واحد رایج شدند و نمی‌شود در چند جبهه مختلف با این مسائل جنگید. باید واقعیت‌ها را سنجید و واقعیت این است که برای حفظ سرحد ملی کشور و حفظ منافع ملی، واقع‌بینانه عمل کرد و این یک تغییر فکری بزرگی است که امیدوارم بین مسئولین رخ بدهد.

آقای دکتر تصوری که من ارائه می‌دهم شاید کمی اغراق‌آمیز باشد. آیا امکان وجود دارد این جنگ ۱۲روزه را یک آتش تپه یا جنگ ابتدایی دانست برای اتفاقاتی که الان می‌افتد؟ قبلا که بحث آذربایجان و اسرائیل پیش آمد. ایران واکنش شدیدی نشان داد و یکدفعه قضا ساکت شد. از این جهت می‌گویم که شاید هدف اصلی همین بوده که اسرائیل و آمریکا بتوانند با ایران همپرز شوند.

در حال حاضر مسـئله آذربایجان و ارمنستان در سطح جهانی سوژه نیست و کشـوری در دنیا به فکر مسئله قره‌باغ نیسـت. آذربایجان با حمایت تکفیری‌ها سوریه که دولت ترکیه از آنجـا انتقال داد و با حمایت اسـرائیل و پهپادهایش، توانسـت طرف خود زور ارمنستان را به طرز فجیعی شکسـت بدهد و کل جمعیت آنجا را اخراج کند. چه کسی صدایش درآمد؟ حتی فرانسه که ۵۵۰ هزار ارمنی آنجا زندگـی می‌کنند، کوچک‌ترین اعتراضی به‌جز یک اعتراض شـفاهی کوچک نکـرد. این جنگ ۱۲روزه واقعیت‌هایی دارد که شـاید خیلی‌ها متوجهش نشـده باشـند. مثلا اسـرائیل در این جنگ سه هدف داشـت: هدف اول نابودی صنایع اتمی ما که به این نتیجه نرسـید. هدف دوم متوقف‌کردن برنامه بالسـتیک ما که خوشـبختانه ادامه دارد و هسـت. چون اگر نداشته باشـیم دیگر هیچی نداریم. هدف سـوم تغییر رژیم بود. که در هر سـه شـکست خورد. چون حتی مسـئله بمباران‌کردن فردو هنوز روشـن نیسـت. چطـور ممکن اسـت هواپیماهای B2 آمریکایی از آمریکا حرکت کنند و مسـتقیم بیایند بمب‌های ۳۰ تنی جی‌بی‌یو را روی تاسیساتی بیندازند و یک نفر هم خراش برندارد. من حتی معتقدم آتش‌بس رخ داد نه به‌خاطر اینکه آمریکا بر اسـرائیل فشار آورد، بلکه به‌خاطر اینکه هزینه ادامه این جنگ برای اسرائیل غیرقابل تحمل بود، چون ایران هم حرکاتی از خودش نشـان داد: ۵۰۰ موشـک شـلیک کرد که ۵۰ به هـدف واقعی خورد و می‌دانسـت که ۵۰۰تا به هدف نخواهد خورد. موشـک‌های قدیمی‌اش را ارسال کرد که سیستم ضدبالستیک اسرائیل را خنثی کند، موشک‌های هایپرسونیک را فرستاد که اسـتیتوایزمن را نابود کردند، بالایشـگاه نفت تل‌آویو، بنـدر حیفا و فرودگاه بن‌گوریـون را خنثی کردند. در ۱۲ روز جنگ، ۶۰ هزار نفر اسـرائیلی از اشـخاص مرفـه و تحصیل‌کرده و دارندگان پاسـپورت‌های خارجی، از اسـرائیل با بلیط ۱۵ هزار شـیکل، حدود سـه هزار دلار، با قایق به قبرس رفتند و ۲۵۰ هزار نفر از طریق مصر به اروپا فرار کردند. کشـور لهسـتان چندین هواپیما فرسـتاد که تخلیه کند، همچنین فرانسه و انگلیس. وقتی هم اسـرائیل از این اوضاع می‌ترسـید که به‌خاطر ترس از جنگ با ایران کشـور را ترک کنند و کشور به کیبوتض چیده نشود، یعنی کشـور کشاورزی که در اولیاء داسـتان صهیونیسـم وجود داشت، برای این هم این داستان وقایعی را نشان داد. البته این‌ها هم هدف‌شان نابودی ایران نبود، چون صنایع نفتی ما و چزیره خارک را که از لحاظ فنون نفت اسلامی بود نزدند و کلا سعی کردند بر سوژه‌های نظامی تمرکز کنند. این دو واقعیت کم‌کم بر تفکر مسـئولین دخول مسئله که موضع سیاسی‌شـان را تغییر دهند. فکر نمی‌کردند قضیه به این حالت شود.

بیشـتر اطلاعاتی که داریم در مورد ایران است و از وضعیت ایران در جنگ ۱۲روزه خیلی خیلی کم‌رفت و در این زمینه کمتر صحبت می‌شود، یا کمی اغراق‌آمیز صحبت می‌شود. آیا اطلاعات دقیقی از وضعیت اسرائیل دارید؟ به دولت دست راستی اسرائیل هم اشاره کنید. چطور این دولت دست راستی افراطی بیست سال سر کار مانده است؟

اطلاعات دقیقی که من دارم از مطالعات شـخصی‌ام است. اسرائیلی که امروز

گذار به دموکراسی: پیاده کردن اصول در مرحله عمل و اجرا

راه دشوار دموکراسی

شیما بهره‌مند

پایبندی به دموکراسی مترادف پایبندی به یک فرم خاص از دموکراسی نیسـت -بـورژوا، رادیکال، مسـتقیم و بی‌واسـطه، لیبرال، مشـروطه، اجتماعـی یا هر فرم دیگری، وندی براون[1] با طرح مفهوم «دموکراسـی صرف» بر این گزاره تاکید می‌کند و می‌کوید منظور از دموکراسـی صرف، حداقل معنایی اسـت که می‌تـوان به مفهوم دموکراسـی اطلاق کرد -یعنی حکمرانی مردم. اما ماجرا به همین‌جا ختم نمی‌شود. به محض آنکه بحث حکمرانی مردم طرح شـد این مسئله پیش می‌آید که مردم چگونـه حکمرانی می‌کنند؟ از طریق انتخـاب نمایندگان؟ براون معتقد اسـت که مارکس و دیگـران یادآوری می‌کنند که ایـن وظیفهٔ حکمرانی مردم نیسـت، بلکه تفویض امکان و توانایی حکمرانی به دیگران است. پس مسئله همچنان پابرجاست: به اعتقاد برخی نظریه‌پردازان سیاسی معتبر، حکمرانی مردم از طریق اصول و قوانین پایه‌ای تحقق می‌یابد، یا به قول روسو این پروژه سیاسی مستقل از پروژه مالکیت و اداره اشتراکی وسایل لازم برای امرار معاش است. از دید براون پیداسـت که دموکراسـی مفهوم و عملی قابل بحث اسـت و به لحـاظ تاریخی، عناصر گوناگون فرهنگی، سیاسـی و اقتصادی و دینی به آن شـکل و محتوا می‌بخشند؛ بنابراین «دموکراسـی صرف» تنها بیانگر این واقعیت اسـت که ما نباید از ایده حکمرانی بر خود دسـت بکشـیم. خاصه بـه این دلیل مهم که نولیبرالیـسم حاکم از آن دسـت کشـیده و باور دارد به‌مراتب بهتر اسـت کـه «بازارهـا حکمرانی کننـد تا مـردم». و البته در این ایـده، مدعیان سابق دموکراسی نیز شـریک‌اند: «اتحادیه اروپا هم می‌کوید بهتر اسـت تکنوکراسی و الکوریتم‌ها و کارشناسـان حکمرانی کنند».

تجربیـات گذار بـه دموکراسـی در عمل نشـان داده اسـت که ایده دموکراسـی همان‌طور که بـراون تاکید دارد بنا بـر اقتضائات فرهنگی و سیاسـی و اقتصادی کشـورهای مختلف، شـکل‌ها و محتواهای متفاوت دارد. سـرجیو بیتار و آبراهام اف، لوونتال در کتاب «گذار به دموکراسـی»، با رهبران پیروز مبارزات دموکراتیک در کشورهایی از بنج قاره دنیا به گفت‌وکو نشسـته‌اند و تنوع نحوه اجرای اصول دموکراسـی و دسـتیابی به آن را در مرحله عمل به بحث گذاشته‌اند. از آنجا که محوریتِ کتاب، گفت‌وگوهایی بـا رهبران پیروز مبارزات دموکراتیک اسـت، بر نقش رهبران سیاسـی در شکل‌گیری ساختار دموکراتیک و نیز در فرایند گذار تاکید شده اسـت. «گذار به دموکراسـی» روشن می‌کند که شماری از سران کشورهای آفریقا، آسیا، آمریـکای لاتین و حتی اروپا چگونه کمک کردند تـا انتقالی موفقیت‌آمیز از دولتی اسـتبدادی به حاکمیتـی دموکراتیک ممکن شـود. با این حال، مؤلفان کتاب از نقـش جنبش‌های مردمی و جامعه مدنی در فرایند گذار به دموکراسـی غفلت نکرده‌اند و اشاره می‌کنند که «انتقال به دموکراسی، به‌تنهایی از طریق کسـانی که در مراتب فوقانی نظام سیاسـی قرار دارند، حاصل نمی‌شود. جنبش‌های مردمی، سازمان‌های جامعه مدنی، و ابزاری که اسـتفاده می‌کنند -اعتصاب‌ها، اعتراض‌ها، تظاهـرات خیابانی و دیگر فشـارها- نیز عملاً در تمام نقل و انتقال‌هـا نقش تعیین‌کننده دارند». این مسئله در تمام کشـورهای مورد مطالعه این کتاب -یعنی کشورهایی که در آن ۲-۱ تا سال ۲۰۰۲ توانسته به دموکراسی پایدار و غیرقابل برگشت برسند، به تجربه‌ای مشـترک مورد «اخراج ارتش سـرکوب‌گر» منجر شـد. زمان کشورهای اروپایی نیز تجربه کرد لهسـتان و اسـپانیا به دموکراسی مورد بررسی قرار گرفته. تاریخ سیاسـی پرفراز‌ونشـیب اسپانیا نشـان می‌دهد که توسعه سیاسی در این کشـور با دیگر کشـورهای اروپا بی‌شـباهت نبوده اسـت. دومین جمهوری اسـپانیا (۱۹۳۱-۱۹۳۶) با نخسـتین تلاش‌ها برای دسـتیابی به دموکراسـی همراه شـد که با کودتای نظامی فرانکو که اسپانیا را درگیر جنگ داخلـی خونین کرد، ناکام ماند. عاقبت، در سـپتامبر ۱۹۷۵ اعدام پنج جریک ضد رژیم، اعتراضات بین‌المللی بـی‌سـابقه‌ای را برانگیخت و در نهایت با مرگ فرانکو در نوامبر ۱۹۷۵، روند انتقال به دموکراسی آغاز شـد. فلیپه گونسـالس، رئیس‌جمهور اسپانیا در سال‌های ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۶، در تحکیم دموکراسـی در این کشـور نقش بسـیاری داشت. گونسالس در ابتدا دشـواری را برای ایجاد نوعی تفاهم ملی ایجاد کرد. او در ابتدا از طریـق تفویض اختیار، خواسـتاران خودمختاری در منطقـه کاتالونیا و باسـک را آرام کرد و برنامه‌های بلندپروازانه برای نوسازی به اجرا درآورد و کمک آرامـی‌ای به اقتصاد و اصلاحات اجتماعی بود. گونسـالس از سال ۱۹۹۶ با موفقیت مرکز حزب کارگران سوسیالیست در انتخابات سر کار ماند و به نوسازی کشـورش پرداخت. او درباره تجربه انتقال اسپانیا به دموکراسـی می‌کوید آنچه از این تجربه می‌توان آموخت، این اسـت که هر کشـوری شـرایط خاص خـود را دارد و رونـدها از یکدیگر تقلید نمی‌کنند. «آنچه در دیک کشـور انتقال می‌افتد، متأثر از کمووکیک نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسـت که کشور به کشور تفاوت دارند، و نیز پاسـخ‌دادن به مقولاتی که در همـه کشورها مطرح می‌شود»؛ بنابراین از دیدِ گونسـالس تجربه اسپانیا را نمی‌توان تعمیم داد و دسـت‌کم نعل به نعل برای انتقال‌های مطرح‌شده به کار گرفت. چراکه هر کشور هویت‌ویژگانه و منحصربه‌فرد اسـت. برای نمونه او به تحولات تونس اشـاره می‌کند که به‌کلی با تجربه مراکش متفاوت بود. و نیز در شـیلی که بیشتر افراد مؤثر از جامعه تبعیدی‌های شـیلی بودند. کونسالس همچنین به نقش و کیفیت رهبری در فرایند گذار و بعد از آن، در روند تحکیم دموکراسـی اشاره می‌کند و معتقد است یک رهبر سیاسی باید تعهدی استو